

نگاهی دیگر به پدیده ی جابجاییهای جمعیتی یادداشت

آنچه در زیر می آید یکی از نوشته هایی است که در طول سال ۱۳۸۶ به روزنامه ی «اعتماد» دادم. در همین حوالی مطالبی با عنوانی جامع به نام «یادداشت‌های فرهنگی» به روزنامه ی «شرق» می دادم و سپس با عنوانی مشترک زیرنام «نگرشهای فرهنگی» به روزنامه ی اعتماد. کسی که این مطالب را می گرفت اخلاق نشان نداد. از این رو از نگارش بازایستادم.

نکته ی مهم در نوشته ی کنونی به باورم این واقعیت است که در همان هنگام تنها بر اثر نگاه فرهنگی به وضعیت عراق متوجه نابسامانیهای رشد یابنده در این کشور بودم اما در ایران کسی به این چیزها اعتنا نداشت. سیاست خارجی ایران تنها در چارچوبهای استنباطات گروهی و درون شیعی شکل می گیرد. پیشترها به اندازه ی کافی این نگرش را نقد کرده ام. در صفوف اپوزیسیون نیز وضع بهتری نداریم. نخست آن که بیشتر چیزهایی که در اپوزیسیون بر زبان می آید ترجمه ی ناقص از منابع غربی است؛ دودگر آن که ازدیدگاهی مرتفع و فخر فروشانه و در نهایت بی اساس و پایه ترویج داده می شود. ندیده ام کسی را که برای نمونه حتی بتواند نگاهی گذرا و مبتنی بر آشنایی به افغانستان بیندازد. ولگرد پریشان اندیشی روزی به این قلم می گفت آخر این افغانستان هم چیزی است که آدم راجع به آن بنویسد! همین آدم در ولگردیهایش به مدد ضرب مکانیکی و صنعتی واژه مدعی شده است که افغانستان هم باید در عرصه ی زبان از الگوی او پیروی کند! این مردمان کوچک و باجگیر که نه اپوزیسیون اند و نه پوزیسیون، همواره «سهم نفت» طلب می کرده اند و با خواری این و آن را تلکه می کرده اند و روزگار می گذرانده اند، نه درک درستی از افغانستان یا تاجیکستان دارند و نه قادرند بدانند قلمرو زبان فارسی به چه معناست و کجاست؟ تنها کاری که بلدند قاپیدن اندیشه ی دیگری است و باز نویسی سخنان گفته شده.

این نکته به کنار اما تا وقتی که تکه های از هم گسیخته ی این روشنفکری شلخته ی دهه ی چهل هوز دست و پا می زند و درکنار تابوت حزب توده و مرحوم نیروی سوم و کانون غیر دموکراتیک نویسندگان آه و ناله سر می دهد و تصور می کند کسی نبوده است قدر این باجگیران را بداند و درست و حسابی باج به اینان دهد، چگونه می توان از این اصلاح طلبان از نفس افتاده توقع داشت فارغ از «خودی» و «غیرخودی» در ارتباط با رویدادهای بزرگ و مهمی که در حوزه ی تمدن ایرانی و درجهان جاری است، نگاهی تمدنی سامان دهند. تنها چیزی که می دانستند این بود که «گفتگوی تمدنها» را بر بگیرند و دکانی دونبش بسازند بی آن که چیزی برای عرضه در اختیار داشته باشند. این حضرات درکنار آن سپاه مال اندوزی قرار می گیرند که افراطیگری و حذف دیگری و دگراندیشی را سلاح سودجویی ساخته اند و در امواج عملگرایی فزاینده از درک تحولات و از فهم شکلگیری آینده حتی آینده ی نزدیک باز می مانند.

در فاصله ای که نوشته ی زیر انتشار یافت وضع عراق بر اثر دخالت‌های نسنجیده در سوریه روبه وخامت گذاشت. نه رهبری منجمد سوریه توان داشت از خود نرمش نشان دهد و اسباب گذار از خود را فراهم آورد و نه دخالت کنندگان طالب چنین چیزی

بودند. گویی همه چیز می رفت به سوی شکلگیری خشونت بی مانند در دوران کنونی. اگر نوشته ی زیر را می آورم تنها بدین خاطر است که نشان دهم در آن مقطع، کشور عراق در چه موقعیتی قرار داشته است و به راستی این امکان وجود می داشت با اتخاذ سیاستهایی اندیشیده از ورود به پهنه ای خونین به سرگردگی «خلافت خواهان» پرهیز کرد. چنین نشد. عدم درک موقعیت و دخالت چند جانبه ی حساب شده ی خارجی وضعیت ناخوشایند و غم انگیز کنونی را به بارنشاند.

جهت و ابعاد حرکت های جمعیتی در عراق از هنگامی که مقاله ی زیر را انتشار دادم یکسره دگرگون شده است. از زمانی که «داعش» حضور خود را در عراق رسمیت داد و علنی کرد چنان خشونت بی بارنشاند که تصورش تا این حد نمی رفت. هجوم به شیعیان امری بدیهی می نمود اما این خشونت به همین حد محدود نماند. گریبان کردان و ترکمنان و ایزدیان و مسیحیان را هم گرفت. بسیاری از سنیان ناخشنود و متفاوت اندیش را هم از دم تیغ گذراند یا آواره ساخت.

به راستی آنچه که به جابجایی درونی شهرت یافته است چیزی نیست جز آوارگی. در عراق این آوارگی در فاصله ی زمانی کوتاهی رخ داد و به واقعیت پیوست و گر نه ابعاد جابجایی و آوارگی در سوریه وحشتناک است و باورنکردنی. شهرهای زیبای سوریه یکی پس از دیگری با خاک یکسان شدند و به ویرانه هایی تصویری تبدیل گشتند. حلب که روزگاری مهد تمدن و رونق فرهنگی و اقتصادی بود و تا همین دوره ی اخیر نیز چنین نقشی را به عهده داشت، اکنون خرابه بازاری را به نمایش می گذارد باورنکردنی. در اینجا چند پرسش مهم در برابرمان سر بر می کشد.

جابجایی گسترده ای در ماه اوت سال جاری مسیحی به سوی شمال عراق در جریان بوده است. بر اثر این جابجایی از سوم ماه فرنگی اوت به این سو در سال ۲۰۱۴ در عراق حدود دو میلیون نفر (۸،۱) جابجا شده اند. این رقم را باید بر جابجاییهای پیش از ۲۰۱۴ افزود. در ضمن خوب است بدانیم که دویست و بیست و پنج هزار نفر نیز از سوریه به شمال عراق پناه آورده اند. حرکت های جمعیتی چشمگیری جیتی به سوی اربیل و دهوک داشته اند. مقامات محلی دهوک از جابجایی چهارصد هزار نفر گزارش کرده اند. این جابجایی در اساس در قلمرو اقلیم کردستان است. جابجاییهای برآمده از نینوا و انبار حرکتشان به سوی اقلیمها یا استانهای مرکزی و جنوبی است. این حرکتها جهتشان متوجه کربلا، نجف، قادسیه، بغداد و بصره بوده است. مقامات محلی در این شهرها می گویند دیگر قادر نیستند خدمات لازم را در اختیار این جابجاشدگان قرار دهند.^۱ نبردهایی که در انبار صورت گرفت به جابجایی هشتصد و پنجاه هزار نفر انجامید. اگر میلیونها جابجا شده و پناهنده ی سوریه ای را به این ارقام بیفزاییم آنگاه اندکی از میزان فاجعه ای را که در این مدت رخ داده است، درک می کنیم. در خور توجه آن که یورش داعش به کردان موجب شده که شمار زیادی از این کردان که چیزی بیش از دویست هزار نفر بوده است به ترکیه بگریزند. هنوز شمار قطعی گریختگان از سوریه به ترکیه را در دست نداریم تا به این رقم پیشین بیفزاییم. همه چیز در حال دگرگونی است.

^۱ UN-OCHA. August 2014.

جنگ سوریه، درگیریهای جمهوری آفریقای مرکزی، تحولات خونین عراق، کنیا و افغانستان بنا بر گزارشهای کمیساریا عالی پناهندگان سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۳ بیش از پنجاه میلیون نفر را بی خانمان و جابجا کرده است. خواه در درون کشورشان، خواه خارج از وطنشان. این رقم درگیریهای اخیر عراق را که بر اثر یورش «داعش» پدیدارگشته است دربرنمی گیرد. این کمیساریا معتقد است نیمی از این جابجاشدگان کودک اند.

گزارش سالانه ی کمیساریای پناهندگان سازمان ملل متحد در ارتباط با شمار پناهندگان از سال ۲۰۱۲ به ۲۰۱۳ افزایشی حدود شش میلیون نفر را نشان می دهد. جنگ سوریه به تنهایی دومیلیون و نیم نفر پناهنده به بار نشانده و شش میلیون ونیم نفر جابجایی درونی در داخل کشور. این گزارش یادآور می شود که بیش از نیمی از پناهندگان از سه کشور افغانستان و سوریه و سومالی برآمده بوده اند. سه کشور پاکستان و ایران و لبنان بیش از کشورهای دیگر پذیرای پناهندگان بوده اند. در میان گروه های مختلف در گزارش کمیساریا بیشترین تعداد را کسانی تشکیل می داده اند که بر اثر اجبار تن به جابجایی درونی داده بوده اند. رقم افراد این گروه به بیش از سی و سه میلیون نفر می رسیده است و بزرگترین گروه را درمیان طبقات مختلف می ساخته است.

گزارش کمیساریای پناهندگان به نکته های در خور توجه بسیاری اشاره دارد. از آن میان می توان دید که کشوری کوچک چون لبنان به طور نسبی بیشترین پناهندگان را پذیراشده است یعنی ۱۷۸ نفر در هر هزار نفر از جمعیت خود. چیزی حدود یک پنجم. این کشور گرچه ثروتمند نیست اما گشاده نظری دارد و از نظر فرهنگی خود را متعهد می داند. غربیان اما بسیار می گویند و اندک عمل می کنند. از جاهایی چون استرالیا می گذریم که حصار می آفریند و اردوگاه های مرگ برای متقاضیان پناهندگی برپا می سازد آن هم در خارج از خاک خود به مدد رشوه و فساد. گزارش کمیساریا می گوید بیش از ۴۶ درصد از پناهندگان یعنی حدود پنج ونیم میلیون نفر درکشورهایی استقرار یافته اند که درآمد سرانه ی آنها کمتر از پنج هزار دلار بوده است. آن وقت است که به راستی می توان فهمید استرالیا چه خشونتیی به خرج می دهد.

پناهندگی در ابعاد وسیع و جابجایی گسترده، پدیده ای است بغرنج و چندوجهی. این قلم تنها به یکی دو بعد این پدیده نگاه می اندازد. ابعاد انسانی آن را باید به مدد ابزار فکری دیگری به بحث گذاشت. در اینجا می خواهیم و در گذشته خواسته بوده ام نشان دهم که پیامدهای فرهنگی و تمدنی این جریان را نباید نادیده گرفت. در زیر به نکته هایی در همین رابطه اشاره می کنم.

نخست آن که پناهندگی گسترده ای اکنون در جریان است که بیشترین شمار پناهندگان در چارچوب تمدنی و فرهنگی خویشاوندی حرکت می کنند. نگاه بیندازیم به پناهندگان افغانستان یا پناهندگان سوریه (به لبنان/اردن/عراق/ترکیه) و پناهندگان عراق که در همین نواحی پناه می جویند. در دوره ی جنگ هشت ساله بیشترینشان به ایران می آمدند. به آفریقا نمی پردازم که بیشترین پناهجویان در منطقه ای آشنا حرکت می کنند. آنچه از این مجموعه، چه در خاورمیانه و چه در آفریقا سرریز می کند به راستی قابل قیاس نیست با حرکتی که در حوزه های آشنا و خویشاوند جریان می یابد. از این

روست که فکر می کنم چنین پدیده و حرکتهایی به دنبال خود پیامدهایی فرهنگی و سیاسی نیز به همراه دارند.

در ارتباط با آثار یکه و بی مانند پناهجویان افغانستانی به ایران که حکومت وقت ایران هرگز نتوانست چارچوبی پایدار برای سامان بخشیدن به آن تنظیم کند، پیشترها اشاراتی تفصیلی داشته ام. گردانندگان مدیریتهای سیاسی / امنیتی / سپاهی به جای آن که پند گیرند و اندیشه های فرهنگی را ارج بنهند، پادوهای به ظاهر فرهنگی خود را به تهمت زدن و دروغپراکنی و تخریب شخصیت می رانند و می رانند. از این وجه از قضیه پسانتر در جایی دیگر سخن خواهم گفت.

حرکتهای مرتبط با جابجای درونی را وقتی می توان درست درک کرد که آنها را در ارتباط با پناهجوییهای مرتبط با حوزه ی خویشاوند و مشترک تمدنی در نظر آوریم و قادر باشیم آنها را به صورت موردی و به شکل یک جریان تمدنی بسنجیم و درک کنیم. سیاستهای عملگرا گرچه گاه کارآیی کوتاه مدت دارند اما فاقد وجاهت دراز مدت و پایدارند.

از هنگامی که هواخواهان استقرار «خلافت اسلامی» آشکارا وارد نبرد گشته اند برای نخستین بار با جریانی روبه رو می شویم که خصلت واکنشی «القاعده» را کنار می گذارد و با خصلتی فکری- کنشی و حتی ایدئولوژیک سلاح برمی گیرد. «داعش» از درون القاعده برآمده است اما از هر نظر با آن تفاوت دارد. دو جریان اخوان المسلمین و القاعده و بسیاری جریانهای خرد و کلان اسلامی به پیدایی «داعش» مدد رسانده اند و زمینه سازش بوده اند اما این نوزاد و این عنصر جدید الولاده را نباید با آنها و با همه ی گذشته یکسان دانست و یکی گرفت. داعش نظام اسلامی جانشین مطرح کرده است و تنها به ذکر نام اسلام اکتفا نمی کند. این نظام مبتنی است بر اندیشه های سلفی و الگوبرداری می کند از خلافت اسلامی. درست است که داعش با سلفی گری به خلافت اسلامی دوران آغازین چشم می دوزد اما هرگز نخواست است از خلافت اسلامی عثمانی با صراحت سخن بگوید. بنابراین، صراحت داعش خودبخود در معرض ابهام قرار گرفته است. داعش از نظام ولایت فقیه شیعی فاصله می گیرد اما مگر خلیفه در نظام سلفی اختیارات کمتری دارد؟

آنچه «داعش» نام داشت، اکنون به اختصار فقط «خلافت اسلامی» نام گرفته است. داعش مخفف «خلافت اسلامی در عراق و شام» بود اما نام تازه بیانگر زیاده خواهی و اشتباهی سیری نا پذیر همین گروه است. به تدریج خودآگاهی در درون داعش پوست می اندازد و به کمال ناگفته تقرب می جوید. عصر خلافت را حالا باید باز ساخت. به همین سبب هم ترکیه ی اردوغان که در آغاز حامی جدی داعش بوده است نمی تواند یکصد و هشتاد درجه بچرخد و همچون عضوی از ناتو علیه نوزاد محبوبش وارد عرصه ی نبرد شود. ترکیه ی اردوغان بسان گذشته همچنان درگیر بحران دو هویتی است: تجدد و سنت، خلافت. کمالیستها می کوشیدند این تضاد را از راه گسترش فرهنگ ترکیه ای به گونه ای سامان دهند که سراسر آسیای مرکزی را به خود متصل کنند. ترکیه ی اردوغان می خواهد همین آرمان را با وسعتی بیشتر پی بگیرد و به آسیای میانه بسنده نکند و جهان اسلام خاصه جهان اسلام وابسته به خلافت عثمانی را به خود بپیوندد. دخالت ترکیه در سوریه که در آغاز موجه و مستدل نمی نمود، اکنون چهره گشوده است و نیات درونی اش را آشکار می سازد.

«داعش» را چگونه باید معرفی کرد؟ یعنی رسانه ها این گروه را باچه نامی به مخاطبان خود بشناسانند. در آغاز همین عنوان «داعش» به کار می رفت. سپس نام کامل این گروه را به کار بستند یعنی «دولت اسلامی عراق و شام». پسانتر کوتاه شده ی انگلیسی این نام را ترویج دادند یعنی «دولت اسلامی». گاهی هم سخن از «خلافت اسلامی» به میان می آمد. هر یک از این نامها معنا و کشش خاصی به همراه داشت. رسانه های غرب نمی دانستند چه کنند. آسان تر از همه این بود که این گروه را گروه تروریستی بنامند خاصه پس از آن که شماری از مسلمانان مقیم کشورهای غرب (اروپا، آمریکا و حتی اقیانوسیه) به صفوف داعش پیوستند. در این میان گرداننده ی بی بی سی فارسی با عشوهِ ای کریمه اعلام کرد این گروه را «دولت اسلامی» خطاب می کند زیرا خود را چنین می نامند. تصورش براین بود که تروریست بودنشان به اثبات نرسیده است یعنی وفاق همگانی در این مورد وجود ندارد. این بیچاره ها ی عقب افتاده حتی قادر نیستند همپای سازمان مادر خود گام بردارند. سرانجام وزیر خارجه ی فرانسه کار را آسان کرد و گفت عربان این گروه را داعش می نامند. سپس گفت این یک گروه تروریستی است، نه یک دولت و من این گروه را داعش آدمکش (گلوپاره کن!) نام می نهم. این سخن درست خلاف ادعای بی طرفی گرداننده ی عقب افتاده ی بی بی سی بود که خواسته بود ژستی کاذب و به ظاهر عینی از خود به نمایش بگذارد و داعش را دولت اسلامی بنامد! همان کاری که همین حضرت و دوستانش در ارتباط با تبدیل نام خلیج فارس به خلیج انجام دادند.

به واقع در آغاز خود این گروه نیز خود را داعش می نامید که مخفف عنوان عربی این گروه بود: *الدولة الإسلامية في العراق والشام*. این نام را با حروف اختصاری به لاتن به دو شیوه به کار بستند: **ISIS** و **ISIL**؛ اولی مخفف سوریه بود و دومی مخفف شام یعنی حضرات شرق شناس غربی شام را ترجمه کرده بودند به **Levant**. حالا که قرار است پس از گلو بردنها سیاستی تهاجمی با داعش به اجرا درآید همه به تدریج سعی می کنند این گروه را تخفیف دهند و با نامهای رسانه ای منفی از این حضرات و سازمانشان نام ببرند.

در حالی که عربستان با دلبستگی به مذهب سلفی – وهابی نفوذ گستری خود را دنبال می کرد، ترکیه با توسل به عشقی دیرین که رؤیای بازسازی خلافت را در سر می پروراند به صحنه ای بغرنج و چند بعدی وارد شده است. اینها همه نکته هایی مهم اند که نمی توان در اینجا به تفصیل بسط داد. تنها می پرسم آیا در چنین شرایطی که اعضای ناتو و شماری در خور توجه از کشورهای عربی و سنی به تدریج برنامه هایی مشترک به رهبری آمریکا تنظیم می کنند، می توان با نگرشهای مبتنی بر ایدئولوژی دینی به ترسیم راهبردی همه جانبه برای ایران و وراتر از آن برای حوزه ی تمدن ایرانی رو آورد؟ این چنین کاری میسر نمی شود مگر به مدد نگرش تمدنی.

همان سان که داعش رویکردی تازه سرو سامان داده است، بازیگران دیگر منطقه ای مانند ایران نیز ناچار باید رویکرد منطقی و سامان یافته ی تمدنی خود را شکل دهند تا جدی گرفته شوند. درست است که در سالهای اخیر به عنصر شیعه در پهنه ی تمدن ایرانی بیش از گذشته توجه شده است اما نباید از یادبرد که این توجه همراه بوده است با کم و کاستهای بسیار. اشتباه هنگامی سر بر می کشد که در چارچوب تمدنی چند بعدی مانند تمدن ایرانی تنها به یک عنصر بسنده کنیم و از درک تنوع بازمانیم. سیاستگذاری

در عرصه ی تمدن ایرانی بس بغرنج و پیچیده است. این سیاستگذاری را نمی توان شتایزده و تک محوری تنظیم و ترسیم کرد.

داعش نخست از جنگهای درونی سوریه که با حمایت غرب و ترکیه و چند کشور عربی خاصه قطر و عربستان سعودی راه افتاد، بهره گرفت و توانست در کنار پیکار با رژیم سوریه ، جریانهای مخالف با همین رژیم را شکست دهد و گستره ای از زمین را فراچنگ آورد که صاحب نفت و نیروی انسانی بودمانند دیرالزور.

اگر بخواهیم برآمدن بلافصل «داعش» را ریشه یابی کنیم ناچار باید به جنگهای داخلی در سوریه بازگردیم. البته نمی توان به این اندازه بسنده کرد. توجه به رویدادهای مهم دیگری چون انقلاب اسلامی ۵۷ و برآمدن طالبان و سپس شکلگیری القاعده از درون طالبان و حرکتهای اسلامی در آسیای مرکزی و کاشغر همه در جای خود اهمیت دارند. در سوریه اما داعش دو جریان پیش از خود و چه بسا همراه باخود را بر دوش می کشد. یکی جبهة النصرة است و دیگری حرکت خراسان. این جریانها همه جریانهایی خلافت خواه در میان اهل تسنن به شمار می روند.

این قلم چندبار به سوریه و نقاط مختلف آن سفر کرده است. در دوران بشار اسد. از زمان حافظ اسد استبداد سیاسی گسترده ای حاکم بود که نخست به مدد ناسیونالیسم عربی و رگه هایی از سوسیالیسم ناصری چهره می آراست و سپس به ویژه در دوران پس از جمال عبدالناصر می کوشید با تقویت رگه های سوسیالیستی بر اقلیت بودن خود سرپوش بگذارد. اسدیان و گروه حاکم در سوریه از علویان اند گرچه در را به روی دیگر افراد گروه های دینی نبسته بوده اند. وابستگان به گروه های دینی بیشتر به شکل فردی می توانستند عرض اندام کنند نه به صورت گروهی مگر در ارتباط با اجرای مراسم و آیینهایی خاص. در نتیجه در سوریه با نظام سیاسی ویژه ای روبه روبروده ایم که گونه ی مشابهی از آن را در عراق می دیدیم. در یکی اهل تسنن در اکثریت بود (یعنی در سوریه) و در دیگری اهل تشیع (یعنی در عراق). اما هردو رژیم در سوریه و در عصر صدام در عراق در اقلیت بودند و درخور توجه آن که این دو رژیم سخت باهم خصومت می ورزیدند. هردو درضمن از شعار ناسیونالیسم عربی ذره ای پس نمی نشستند، هرچند با تفاوتهایی از نظر توجیه و در عرصه ی عمل.

وقتی صدام سقوط کرد صحنه ی سیاسی در این دو کشور دگرگون گشت. در عراق شیعیان و کردان به قدرت رسیدند و در سوریه تصور براین شد که علویان بی رقیب و بلامنازع شده اند. همین استنباط خطا در سوریه و همپای آن در ایران موجب شد که نظام سوریه نهرا سیده دست به عمل بزند و رعایت بسیاری چیزها را نکند و حدودود نشناسد. در آن موقع هنگامی که به سوریه می رفتم می دیدم به راستی اقلیتهای دینی خاصه انواع اقلیتهای دینی مسیحی از آزادی عمل و حتی تبلیغ برخوردارند مشروط به آن که وارد حوزه ی سیاست نشوند و رژیم اسد دوم را به چالش نکشند.

در آن هنگام برای آشنایی با زبانی باستانی به سوریه می رفتم و بی هیچ مانع و رادعی می توانستم با مسیحیان گونه گونه گون تماس بگیرم و از دانششان بهره ببرم. با این حال حس می شد که اهل تسنن از نظام حاکم خشنود نیستند. دستگاه امنیت سوریه بس نیرومند و گسترده عمل می کرد و به راستی کسی را جرأت مخالفت نبود. اسد جوان هنگامی که برجای پدر نشست فراوان امید در جامعه پخش کرد. به تدریج اما این امیدها به یأس انجامید به یک علت ساده: فساد گسترده. نوعی بورژوازی اداری شکل

گرفته بود که همه چیز خواه بود و سکولار و در نتیجه به جریانها و حرکت‌های دینی شکیب نشان نمی داد. از هربابت عرفی عمل می کرد و به اصطلاح امروزیان سیاستی سکولار را پی می گرفت. وجهه ی ناسیونالیستی اش را محدود ساخته بود به لبنان و دست در دست ایران نه تنها از بحرانهای مالی می گریخت، بل با حزب الله که وجهه ی دینی و سیاسی متفاوتی از علویان سوریه داشت هماهنگیهای فراوان به نمایش می گذاشت. علویان سوریه از این موقعیت بهره ها می بردند و در عمل نیز پشتیبان رژیم به شمار می آمدند. با این حال نباید از یاد برد که هم‌آواییهای اسد با حزب الله و بالبنان به طور کلی مبنایی تمدنی نیز ندارد چنان که همدلیهای ایران با حزب الله و با اسد نیز مبتنی بر گرایشهای تمدنی است هرچند که همه ی بازیگران این صحنه به این امر واقف نباشند یا اعتراف نکنند یا با آگاهی درست به عمل نپیوندند. در زمان محمد رضا شاه نیز ایران به یاری شیعیان لبنان می شتافت.

کوتاه آن که حتی وقتی صدام سقوط کرد آن بخش از خاورمیانه که از راه سوریه متصل به اسرائیل می شد در آرامش سر می کرد. جنبشهای مردمی در عراق یعنی جنبشهای شیعیان و کردان جذابیته نداشتند برای اهل تسنن. از این رو اتاقهای فکر در آمریکا در اندیشه ی خاورمیانه ی دیگری برآمدند که هم به سود اسرائیل باشد و هم دگرگونیهای بنیادی در ساختارهای حکومتی شماری از کشورهای عرب به ثمر بنشانند. بهار عرب و سقوط قذافی آنچه را نمی شد به صورتی دیگر به دست آورد یا پشتیبانی مردمی در شماری از کشورهای عربی مانند تونس و مصر به واقعیت درآورد و در کشوری چون لیبی به مدد هواپیماهای غربی و دستگاه های اطلاعاتی غرب کشوری را از دست یک مستبد خارج ساخت و به دست شماری از مستبدان انداخت.

بهار عرب در همه جا بازدهی یکسان و برابر نداشت. در تونس فضا را نرمتر ساخت اما در مصر نتوانست از ناآرامی و تنش دوری بجوید. اخوان المسلمین در یک انتخابات آزاد به قدرت رسید گرچه تعهد کرده بود در انتخابات دور اول شرکت نکند. به این تعهد پایبند نماند و مخالفان سکولاراندیش یا عرفی مسلک خود را در برابر عملی انجام شده قرارداد وقتی که «مرسی» را نامزد ریاست جمهوری کرد. با همه ی این احوال اردوی رئیس جمهور برکنار شده به رهبری شفیق آرای در خور توجهی کسب کرد. اخوانیان با مساعدت دیگر گروه های مذهبی توانستند همین انتخابات را ببرند، نه به تنهایی. دستگاه مبارک برخلاف دستگاه محمد رضا شاه از خود شخصیت نشان داد. ارتش مقاومت می کرد و حاضر نبود سنت عرفی حکومت را ناگهان تبدیل کند به روال دینی. روشنفکران مصر نیز برخلاف روشنفکران فرصت طلب ایرانی حاضر نشدند همه چیز را فدای نورسیدگان دینی کنند و سپس توبره ی پشیمانی بر دوش بیندازند و سرانجام تن به سازش دهند و اصلاح طلبی حکومتی را تبلیغ کنند و جاربزنند. ما در اینجا نمی خواهیم به جزییات بهار عرب بپردازیم. تنها می خواهیم بگوییم بهار عرب پدیده ای واحد نبود. در هر کشور به شکلی درآمد. در سوریه بهار عرب نتوانست از رونق برخوردار شود. در سوریه حکومتی استبدادی برجا بود اما هنگامی که به این کشور سفر می کردم همه جا قیمت اجناس و کالاهای عرضه شده یکسان بود. نان و میوه و حمل و نقل کمابیش به یک قیمت عرضه می شد. این پدیده را نباید کم ارج نهاد. در آغاز که بهار عرب رواج گرفت در سوریه هیچ جنبشی به چشم نمی خورد. این وضع اما به تدریج خاصه با دخالتهای بیرونی تحول یافت. این درست است که در

بُن جامعه مخالفت‌های گونه‌گون جریان داشت اما هیچ یک در حدی نبود که قادر باشد حکومت را بلرزاند. جابجایی حکومت نیازمند قدرتی جامع‌تر و ترکیبی نیرومندتر می‌بود. این کار را قدرتهای خارجی به ثمر رساندند. پدیده‌ی مهم دیگر این است که از زمان یورش اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان نیروهای پرکنده‌ای در منطقه‌ی خاورمیان پراکنده شده‌اند که در انتهاز فرصت‌اند و به دنبال سرزمینی بی‌سرپرست‌اند تا در آنجا مستقر شوند. پس از افغانستان سرانجام نوبت سوریه فرارسید. تونس و مصر اجازه‌ی سرافرازی بدین گروه‌ها ندادند.

نکته‌ی مهم اما این بود که رژیم سوریه برخلاف انتظار عمومی مقاومتی کم مانند از خود نشان داد. این ایستادگی اما موجب شد که صدها هزارتن بی‌خانمان شوند و سراسر کشور در معرض ویرانی و آشوب و ناامنی قرار بگردد. قدرت رژیم اسد از گروه‌هایی برمی‌آمد که موجودیت خود را در خطر می‌دیدند چنانچه اسلام‌گرایان عنان کشور را به دست می‌گرفتند. تردید ندارم که کشتار گردانندگان حکومت و حتی مردم عادی ابعاد گسترده‌ای به خود می‌گرفت. تجربه‌ی انقلاب ایران نوعی خودآگاهی در رده‌های حکومتی در کشورهای کمابیش مشابه به وجودآورده است و اصولاً همه را به فکر انداخته است که اگر قدرت را دودستی تقدیم کنی، در مرحله‌ی آخر باید سرخود را نیز در سینی بگذاری و آن راهم دودستی پیشکش کنی. روال انتقال قدرت در هنوز در بسیاری کشورها سامانی انسانی و مبتنی بر موازین حقوق شکل نیافته است. در جهان عرب البته باید به خصوص یک کشور را مستثنی کرد. این کشور بی‌تردید کشور مصر است. هنگامی که کودتای جمال عبدالناصر کامیاب شد، نظامیان مصر نه تنها خانواده‌ی پادشاهی را به جوخه‌ی اعدام نسپردند، بل از کارگزاران نظام سیاسی وقت در جهت گردش امور و بهره‌مند ساختن کشور از دانش آنان و تداوم بخشیدن به سیاستها به ویژه سیاست خارجی سودجستند. و این درست چیزی بود که در ایران به وقوع نپیوست. فرصت طلبان در ایران با فرافکنی رده‌های همکاری با رژیم پیشین را ابزار سرگرمی ساختند و مردمان بسیاری را پاکسازی کردند و زندگی و زیستنشان را نابود کردند.

سرنوشت سوریه سخت عبرت‌انگیز و در همان حال آموزنده است. هم از بابت نظری و هم از بابت عملی. یک حکومت به چه میزان باید بر بقای خود اصرار بورزد؟ پرسش دیگر این است که مخالفان یک حکومت به چه بهایی حق دارند حکومتی ناخوشایند را سرنگون سازند؟ از این دو پرسش که بگذریم باید بپذیریم که اگر هیچ قاعده و معیاری در جریان انتقال قدرت رعایت نشود ناچار باید به اصل تنازع بقا توسل جست. در چنین وضعی البته حق با قدرت برتر است و هیچ چیز جز قدرت برتر نمی‌تواند تعیین‌کننده باشد. سوریه اکنون در چنین وضعی گرفتار آمده است.

آنچه این معادله را در سوریه برهم زده است این است که ناگهان از درون منازعه‌ی میان حکومت و شورشیان مسلح، نیرویی دیگر قد علم کرده است که نه به مخالفان اعتنايي دارد و نه به قدرت حکومت. این نیروی تازه به تمامیت سوریه نیز ارج نمی‌نهد. قدرتی است «وراکشوری» و به یک اعتبار نیرویی است تمدنی که گستره‌ای وسیع‌تر از سوریه را طلب می‌کند. داعش خصلت قومی ندارد. بریک ایدئولوژی جهانشمول تکیه می‌زند و خواستار اصلاح جهان است. در انتظار ظهور امام زمان هم نیست. خود می‌خواهد احکام اسلام را در همین جهان برکسی بنشاند و ظلم و کفر

را یکجا ریشه کن کند. به همین اعتبار باید گفت رسالتی برای خود قائل است که نه محدود می شود به مکان و نه در ظرف زمان معینی می گنجد. این رسالت خصلتی ابدی دارد.

به این اعتبار باید «داعش» را پدیده ای خاص برشمرد. درست است که داعش بنابر نام و ادعای آغازینش تنها به بخشی از سوریه و حوزه ای از عراق دلبستگی نشان می داد اما به تدریج خواسته های نهفته اش را آشکار ساخت و نامش را از «داعش» تغییر داد و به «دولت اسلامی» برگرداند. دولت اسلامی دیگر محدود به یک کشور نمی شود. این را نباید با حکومت اسلامی آیت الله خمینی یکی گرفت. حکومت اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش در چارچوب یک دولت ملی یعنی محدوده ای که کشور-ملت نامیده می شود به اجرادرمی آمد در حالی که دولت اسلامی در اینجا معنایی گسترده دارد که به یک سرزمین معین محدود نمی شود و بسنده هم نمی کند. اینجا بی تردید با معنایی تازه از «دولت» سروکار داریم که نه به این اعتبار در اثر ماوردی یعنی در احکام سلطانیه آمده است و نه در معنای حقوقی به اعتبار نظام جامع اداری کشور می گنجد و نه به معنای کشور است. دولت اسلامی معنایی فراگیر دارد. هم به معنای بازوی نیرومند قدرت استقرار یافته ی اسلامی است و هم به معنای قدرتی است جهانی که خواستار اجرای عدالت در جهان است. از این رو این دولت باید پیام و رسالت خود را بر همه ی بندگان خدا آشکار سازد و به مدد امر به معروف همه را به تبعیت از احکامش بخواند و آنانی را که گوش فرامی دهند و دل نمی بندند عقوبت کند. تکلیف نامسلمانان و کفار نیز روشن است. جزیه می دهند و جان. این دولت را می توان دولتی تمدنی نامید که هدفش بازسازی تمدنی از دست رفته است. فرهنگ اسلامی در بسیاری از کشورها به این یا آن شکل جریان دارد اما آنچه مهم است خصلت تمدنی این کوشش و جریان است که سعی دارد در میان فرهنگها همبستگی تمدنی ایجاد کند و عصر زرین اسلام آغازین را که در دوران خلفای راشدین تحقق یافته بود همچون راه رستگاری در این عصر کفرآلود باز بسازد و نوید بهشت سردهد و گناهکاران را نیز چنان تنبیه کند که کسی به فکری پلید نیاویزد.

داعش همه ی معادلات منطقه را درهم فرو ریخته و برهم زده است. حالا اگر یک جنبش قومی راه بیفتد به خصوص جنبشی که از همبستگیهای ورامرزی در کشورهای همسایه برخوردار باشد در اندک مدتی تبدیل می شود به جنبشی دولت ساز به این امید که همه ی خویشاوندیها را به هم بپیونداند و برپایی کشوری نو را نوید دهد. این جنبش با پیروی از الگوی داعش بر وجهه ی دولت ساز خود اصرار خواهد ورزید. اگر پاسخی نظری به این حرکت ندهیم و موقعیتهای را از نونسنجیم دو زیان به بار می نشیند. یکی انحراف جنبشهای قومی همراه با خطر فزونی گرفتن واکنش خشن به این انحراف، و دودیکر فروپاشی مرزهای کنونی و در نتیجه از هم گسستن کشور-ملتهای مستقر. در چنین حالتی سالیانی دراز منطقه ی کنونی موسوم به خاورمیانه روی آرامش نخواهد دید و هزاران هزار نفر جان خواهند باخت و آتش جنگ به آسانی فرو خواهد نشست.

تنها راه برون رفت از بحران کنونی چاره جویی در پرتو سیاستهای تمدنی است. در این باره پیشترها اشاراتی داشته ام و تفصیل آن را باز خواهم نوشت همراه با توضیحات. اقوام منطقه باید اطمینان داشته باشند که در چارچوب همین کشورهای

موجود می‌توانند از دستیابی به هویت و شیوه‌ی زیست خود مطمئن شوند و فرهنگ و زبان خود را پاس بدارند. چنین کار ی تنها در پرتو همبستگیهای تمدنی میسر می‌شود که در جای خود آن را شرح خواهیم کرد.

باز می‌گردم به آثار جابجاییها بر احوال کنونی و آینده‌ی منطقه. داعش چنان که آوردم تحرکات تازه‌ای از نظر جابجایی دامن زده است. گروه‌های جابجاشده‌ی کنونی نه فقط شهروندان کشورهای کنونی اند، بل از این گذشته گاه تمامی مردم یک قوم یا فرقه یا یک دین را در یک حوزه دربرمی‌گیرد. در سوریه نیز با همین وضع روبه‌رو هستیم با این تفاوت که بمبارانهای حکومت مرکزی یعنی رژیم بشار اسد نیز بر شدت این نوع از جابجاییها می‌افزاید خاصه که گاه مردم یک شهر ناچار می‌شوند کوچ کنند. در نتیجه هم با ویرانی یک شهر سروکار داریم و هم با کوچ جمعی مردم همان شهر. این نوع از تحرکات جمعیتی بی‌تردید بر آینده‌ی این کشورها و این جمعیتها و فرقه‌ها و قومها اثر می‌نهد. گردانندگان اقلیم کردستان در آغاز تصور می‌کردند می‌توانند از وضع آشفته‌ی کنونی بهره‌مند شوند و کرکوک را حداقل از آن خود سازند و گوشه‌ی چشمی هم به موصل داشته باشند. نوع حضور داعش که انسانها را بالانفرد می‌شناسد و تنها یک هویت یعنی اسلام را به رسمیت می‌شناسد، همه را وادار به بازاندیشی کرد. داعش همه‌ی هویتها ی قومی و دینی و فرقه‌ای را از میان برمی‌دارد و تنها به یک هویت بسنده می‌کند که چیزی نیست جز هویت اسلامی. این چنین رویکردی در اساس ریشه‌های سلفی دارد. ما همه‌بندگان الله هستیم و جدا از این هویت به هویتی دیگر نیاز نداریم. همانسان که بتها باید از بین بروند و ساختمانها باید معماری ساده و یکدستی داشته باشند به همین سان مردمان نیز نباید در حیات و ممات از هم متمایز شوند. از این روسنگ قبر جایز نیست و مرده را نباید تبدیل به بت کرد. این جهان ساده‌ی تخیلی نه ممکن است و نه مطلوب. داعش حتی اگر بتواند مدتی بر سریر قدرت تکیه بزند ناچار دستگاه خلافت را به راه می‌اندازد و بارگاه حکومت و قضا یی وسیعی را سامان خواهد داد. انقلاب ایران نشان داد که نه تنها حکومت اسلامی نتوانست سازمان اداری ساده‌ای تنظیم کند، بل به مراتب گسترده‌تر از گذشته‌ی دور و نزدیک خود شد.

هنگامی که نیروهای داعش به اقلیم کردستان نزدیک شد، پیشمرگه‌های کرد که از سابقه‌ی نبرد کوهستانی برخوردار بودند تصور می‌کردند آسان به مقابله بر می‌خیزند اما چنین نشد. این نخستین شکست در خور توجه نیروهای پیشمرگه در فضایی غیرکوهستانی بود. آنچه بعد به دست آمد بایستیانی هوایی ایالات متحده ممکن شد. این تجربه دست کم به پیشمرگه‌ها و مدیریت اقلیم کردستان نشان داد که این نبرد را نمی‌توان به تنهایی به پیروزی سوق داد. گریز هزاران کرد سوریه‌ای به ترکیه نشانه‌ای دیگر از ضعف نیروهای پیشمرگه در برابر داعش به شمار می‌رود.

نیروهای داعش از هر نظر مجهزند و برخوردار از سلاح و وسایل حمل و نقل نو. یاددارم در آن سالها که به افغانستان می‌رفتم نیروهای طالبان نیز به چنین تجهیزاتی آراسته بودند. در افغانستان داشتن وانت دو کابینه (یعنی دو در یا دارای دو صندلی جلو و عقب) یکی از آرزوها به شمار می‌آمد. طالبان که یورش آوردند همه به صدها وانت با چنین خصوصیتی مجهز بودند. یک راننده و یک همنشین در صندلی جلو می‌نشستند؛ دوفتر مجهز به مسلسل دستی یا سلاحی پُر تیر چون مسلسل در صندلی پشت

و دو نفر در محل بار وانت با تیربارمدرن. بدین ترتیب هر وانتی که به حرکت می افتاد فضای وسیعی را تحت پوشش قرار می داد و هر حمله ی حتی مسلحی را از میان برمی داشت. به فیلمهای داعش که نگاه می اندازم درست همان صحنه ها را می بینم. همه ی این وانتهای دو کابینه در آن زمان نو بودند و در این زمان هم همه ی وانتهای داعش نو و براق هستند. این همه وانت نو از کجا وارد می شود؟

این همه خودروچیزی نیست که بتوان دور از دید گمرکهای محلی وارد عرصه ی نبرد کرد. در آن وقت این وانتها از مرز پاکستان به افغانستان وارد می شد. الان نیز این همه خودرو از راه ترکیه به دست این حضرات می رسد. افغانستان راه دریا نداشت. حوزه ی عراق و شام نیز به طور عمده محصور است.

طالبان که می رسیدند حتی نیروهای جنگ آزموده ی مجاهدین تاب نمی آوردند. تنها جایی که مقاومت جانانه به خرج داد، احمد شاه مسعود بود آن هم در دره ی پنجشیر. اقلیم کردستان فاقد رزمندگان و محیط زیست مشابه بود. بدین ترتیب می توان گفت شکست دادن نیروهای داعش کاری چندان ساده نمی نماید.

همان گونه که همه حدس می زنند، نبرد با داعش با سرعت و شتاب به پایان نمی رسد. مهمترین نکته این است که نیروها جبهه ی عراق (کردان، شیعیان و اهل تسنن) زرنگی نکنند و روی دست هم بلند نشوند. در این صورت چه بسا بسیاری از مردم جابجا شده به سکونتگاه آغازین خود برنگردند.

ما اکنون نمی توانیم ترکیب چهره ی مردمان هر اقلیم، شهر و منطقه را پیش بینی کنیم اما می دانیم که در همین اوضاع و احوال بسیاری از کردان نیز مناطق خود را ترک گفته اند و به ترکیه یا سوریه یا مناطقی دیگر در عراق کوچیده اند. از این رو حتی اقلیم کردستان از آثار تحرک جمعیتی مصون نمانده است. چهره ی جمعیت آینده ی مناطق مختلف عراق را نمی توان از هم اکنون ترسیم کرد. از این نکته که بگذریم کشور سوریه نیز در معرض تغییراتی بس جدی قرار گرفته و خواهد گرفت. کشور لبنان نیز از تحولات جاری اثر می پذیرد. اردن نیز با همه ی احتیاطی که به خرج می داد نخواهد توانست یکسره تأثیرات تحرکات جمعیتی را از خود دورسازد. البته میزان این اثرگذارها را فقط در آینده می توان به سنجش سپرد.

در پایان به اختصار یادآور می شوم که غرب به سرکردگی ایالات متحده سیاستی چند پهلو را پی می گیرد. از سویی نیازمند مشروعیت است و ائتلافی بزرگ سازماندهی می کند. گرچه بخشی از این ائتلاف بزرگ خصلتی نمایشی دارد اما به ظاهر قادر است مشروعیتی نمایشی برای غرب نیز به بار نشاند و نگذارد آنچه را که در دوران جورج بوش و تونی بلر رخداد به همان صورت روی صحنه بیاورد. از سوی دیگر رهبری این ائتلاف نمایشی نقشه ی سیاسی تازه ای برای منطقه ای که داعش مدعی آن است ترسیم می کند. این نقشه بسته به امکانات به واقعیت در می آید. سوم آن که نیروهای زمینی مخالف داعش را مسلح می کند؛ مانند کردان و مخالفان به اعتباری میانه روی بشار اسد را. در این حالت دیگر با دولتهای ملی سروکار نداریم بل با نیروهایی که یا مدعی حکومت اند یا مدعی تشکیل قلمرویی خودمختار با گرایش به سوی تشکیل دلت و در نتیجه تجزیه ی قلمروهای حکومتی. چهارم آن که غرب نمی خواهد این پیکار با داعش با شتاب یا با سرعت خاتمه بیابد. هرچه طولانی تر بهتر. غرب با طولانی شدن نبرد نه تنها قدرت خود را می آزماید، بل توان نیروهای زمینی

و خواستار قدرت را هم می‌سجد و بر اساس این سنجش دست به تصمیم‌گیری می‌زند. بدین سان پیکار علیه داعش تبدیل می‌شود به رزمگاهی پیچیده و عرصه‌ای آزمایشی برای همه‌ی بازیگران و حتی مجاوران. بی‌فایده خواهد بود اگر کشوری در این مجموعه بخواهد خارج از گود بایستد. هر کشوری که پیوندهای سیاسی گسترده‌ای پیروRAND سرآخر بهتر قادر خواهد بود دست به عمل بزند.

از آنجا که همه‌ی سیاستمداران و نظامیان براین باورند که جنگ کنونی را نمی‌توان از فراز آسمان به پیروزی سوق داد، بس مهم می‌نماید که مردم عراق و سوریه و متحدان همفرهنگشان به این موضوع بیندیشند و خود را برای مقطعی آماده سازند که بتوان از راه زمین سرنوشت را رقم زد. غربیان بیم دارند نیرو پاده کنند. قصدشان این است که به مدد سربازان هم‌پیمانانشان خاصه عربستان و امارات و اردن در لحظه‌ی سرنوشت ساز هجوم زمینی را سامان دهند. این تصور البته چندان دقیق نیست. مردم عراق تا آن هنگام به خود آمده‌اند و ارتشی مقاوم برپا کرده‌اند، نیروهای کرد نیز سامان یافته خواهند بود و مسئولیت پذیر. خصم این نیروها فقط زیاده‌طلبی است و فرصت‌شناسی. همسایگان متحد مانند ایران اما باید آماده‌ی همه‌ی راهبردها و گزینه‌ها باشند. نه تنها بدین خاطر که اجازه ندهند نیروهای بیگانه وارد منطقه شوند، بل حتی بدین خاطر که مانع گسترش جنگهایی ناشناخته به درون مرزهای خود بشوند.

اندیشه شهریور ۱۳۹۳

از میان یادداشت‌های جابجایی

جابجایی درونی در عراق^۲

مهاجرت به زبان ساده یعنی کوچیدن از جایی به جایی دیگر. این پدیده در جریان تاریخی طولانی به صورت هجرت از فرهنگ و اقتصادی به فرهنگ و اقتصاد دیگر فهمیده شده است در حالی که ما اکنون در دورانی قرار داریم که سالهاست به گونه ای فزاینده، و در این مقیاس، بی سابقه شاهد جلوه ای تازه از مهاجرت هستیم که در درون یک فرهنگ و یک مجموعه رخ می دهد. این پدیده را سالها پیش یاد آورشدم ؛ اکنون نیز سازمانهای جهانی به تدریج توجهی فزاینده به آن نشان می دهند. در گذشته ی تاریخی نیز با این پدیده آشنا شده ایم اما آن چه وضعیت کنونی را از گذشته متمایز می سازد همانا ابعاد و گستردگی این جریان است به حدی که قادر است تمامی یک کشور- ملت یا حتی یک حوزه ی تمدنی را دستخوش تغییراتی شگفت آور سازد و سیاستگذاران را در سطح ملی، منطقه ای و جهانی به سوی تصمیم گیریهای به کل تازه و طراحی راهبردهایی یکسره متمایز از پیش سوق دهد.

سالها پیش به تحرکات جمعیتی در حوزه ی تمدنی ایران توجه داده ام و حتی قبل از آن به مسائل مهاجران افغانستان به صورتی گسترده و مکرر پرداخته ام. آنچه امروز بر آنها باید بیفزایم تحولاتی است که در بخشهایی دیگر از حوزه ی تمدن ایرانی رخ می دهد. این بار از یک نوشته ی مفصل گوشه ای را بر می گزینیم که به جابجایی جمعیت در عراق اختصاص دارد. البته کل این نوشته می تواند تصویری جامع از این تحول به دست دهد.

در آغاز به احتصار دوسه نکته را یادآور می شوم. نخست این که در این نوشته اصطلاح جابجایی را فقط در ارتباط با تحرکات جمعیتی در درون یک کشور، در این جا عراق، به کار می برم. در ضمن توجه شود که جابجایی درونی بر اثر عوامل مختلفی پدیدار می شود مانند توسعه ی اقتصادی، شهرنشینی فزاینده، قحطی، بیماریهای واگیر و...

در حال حاضر توجهی روزافزون به نوعی از جابجایی صورت می گیرد که بر اثر هراس از جنگ (جنگ داخلی و جنگ تحمیلی) شکل می گیرد. در این نوع از جابجایی سرعت تحولات جمعیتی به قدری شدید است که گاه با جابجاییهایی از نوع دیگر خاصه هنگامی که ناشی از تحولات اقتصادی باشند، قابل قیاس نیست.

^۲ این نوشته نخستین بار در روزنامه اعتماد به تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۸۶ به چاپ رسید. ص ۱۸. پیشتر در نشریه ی اطلاعات سیاسی- اقتصادی در چند شماره به موضوع تحرکات جمعیتی توجه داده بودم. نک. همانجا: شماره ۱۱۹-۱۲۰ به بعد.

دوم آنکه نویسندگان بر این باور است که شیعیان در کشورهای مختلف سرنوشت یکسانی نداشته‌اند. در برخی کشورها مانند عراق و افغانستان (تا این مقطع اخیر یعنی در دوره های تاریخی معینی به ویژه در عصر طالبان) شرایط بس سختی را متحمل شده‌اند و در مقاطعی قشرهای فقیر جامعه را تشکیل می‌داده‌اند و به اعتباری پرولتاریای آن جامعه محسوب می‌شده‌اند. در کشورهایی چون ایران این وضع به کل متفاوت و البته پیچیده بوده است.

اگر مورد عراق را در اینجا ذکر می‌کنم فقط با توجه به عامل تحرکات جمعیتی و تمدنی است، نه مبتنی بر ارزش‌دوری‌هایی دیگر؛ و سوم آن که نویسندگان می‌کوشد در این نوشته با تجزیه ی واحدهای سیاسی در منطقه مخالفت کند. با آنکه می‌پذیرد بسیاری از مرزها و حتی واحدهای سیاسی کنونی محصول دوران استعمار و تحمیل قدرتهای بزرگ است، سعی بر آن دارد که به رعایت حقوق فرهنگی و سیاسی گروه ها، اقوام و جماعتها توجه دهد تا کشورهای ترکیبی بتوانند به حیات خود ادامه دهند و گروه های جمعیتی بتوانند در پناه آزادی و دموکراسی رشد کنند. تجزیه ی واحدهای سیاسی بازیهای ناشناخته ای به بار می‌نشانند. اینها را نوشتیم تا از بدفهمیهای رایج و آسان پسند حتی المقدور بپرهیزیم.

هم اکنون جابجایی گسترده ای در عراق در جریان است که چشم انداز قومی و فرقه ای این کشور را دگرگون می‌سازد. هزاران مدرسان بین المللی اطلاعات و گزارشهایی در این زمینه فراهم آورده‌اند. این گزارشها همه به اطلاع مردم جهان نمی‌رسد. بسیاری از آنها در اختیار سازمانهای اطلاعاتی قرار می‌گیرند. اما تا همین حد که می‌توان از لابلای روزنامه ها و گزارشهای منتشر شده ی جهانی خواند، درمی‌یابیم که تحولات جمعیتی کنونی، چهره ی کشور جنگ زده ی عراق را بحرانی تر ساخته است و از همه مهمتر آن که طرح تجزیه ی این کشور را نه تنها با دشواریهای تازه ای مواجه ساخته است بلکه در اساس سودمندی آن را پرسش بر انگیز می‌سازد.

در حال حاضر در آمریکا و برخی کشورها و شماری از مراکز طراحیهای راهبردی، محافل زیادی به تجزیه ی عراق می‌اندیشند به تصور آن که از این راه می‌توان بر معضلات کنونی چیره شد و به آرامشی پایدار دست یافت. این محافل و مراکز نارساییهای حکومت کنونی عراق را بهانه می‌کنند و به همین اعتبار بر سودمندی تجزیه ی عراق پا می‌فشارند.

تردید نیست که عراق کنونی یکی از واحدهای سیاسی شکل گرفت در قرن بیستم میلادی است. پیشینه ای طولانی ندارد و از آغاز تأسیس گرفتار تنشهای قومی و مذهبی بوده است. در سراسر همین تاریخ کوتاه همواره اقلیتی بر اکثریت و دیگر اقلیتها فرمانروایی کرده و هیچگاه حاضر به پذیرش واقعیتها نبوده است. در حالی که حداقل در حال حاضر برای نخستین بار حکومتی برآمده از سه گروه عمده ی جمعیتی این کشور تشکیل شده است. در ضمن در همان حال همه می‌دانند که بسیاری از مرزها و شکلهای سیاسی دیگری در همین منطقه یافت می‌شوند که سرنوشت مشابهی را پشت سر گذاشته‌اند و هنوز نیز آن چنان که انتظار می‌رود استوار و پایدار نیستند.

از پاکستان می گذریم و تنها به یاد می آوریم میراث شوم استعمار انگلیس و روس بسیاری ساختارهای ناهمگن برجا گذاشته اند. اگر فرصتی شد به این موارد و به معضلات و دشواریها و میزان اثرگذاری آنها بر تحولات منطقه و حوزه ی تمدن ایرانی اشاره می کنم. فعلاً تنها به عراق توجه می دهم و در فرصتی دیگر این نوشته را پی می گیرم تا ابعاد دیگری از این عرصه را توضیح دهم.

استدلال موافقان تجزیه ی عراق به سه منطقه ی قومی- مذهبی این است که این است که کردان، سنیان و شیعیان از هم جدا و مستقل بشوند و در نتیجه در آرامش زندگی کنند و کشتارهای کنونی پایان بگیرند. این استدلال به ظاهر منطقی در خفا نمی خواهد جامعه ی متکثر عراق را به سوی دموکراسی سوق دهد و ترکیبی از دموکراسی و رعایت حقوق اقلیتها را از سوی اکثریت بلپذیر یا جا بیندازد. موافقان تجزیه در این جهت گام بر می دارند که می توان با ایجاد دو واحد مستقل کرد و سنی، دو محور نیرومند در برابر شیعیان که گویا در دست ایران قرار دارند، ایجاد کنند. این استدلال در نهایت نادرست است زیرا که اولاً مبنای تجزیه چیزی است ناهمسان یعنی از یک سو قومی است و از سوی دیگر مذهبی و در قانی این تصور که شیعیان عراق آلت دست ایران هستند یکسره نادرست و در همان حال غیرتاریخی است. اگر فرصت شد به همه ی اینها خواهیم پرداخت. در این جا کوششمان براین است که نشان دهیم با توجه به جابجاییهای روزافزون کشور عراق برای نخستین بار میل می کند به سوی برپایی کشوری ملی با مردم و ساکنانی که دارای احساسات مشترک می شوند و به تدریج به واقع خود را متعلق به یک وطن می دانند. مبنای تئوریک این ادعا را در نوشته های پیشین در مورد افغانستان برشمرده ام. حالا تنها گذرا توضیح می دهم که بسیاری واحدهای منطقه ی ما حاصل نقشه کشیهای استعماری اند و فاقد پیشینه ی تاریخی.

از طرف دیگر مهم است که استنباط خود را از دولت ملی درست و از نو بیاراییم و الگوی تحول غربی رامبنا و پایه قرار ندهیم. در یک کلام دولت ملی در این منطقه شکلی ترکیبی به خود گرفته است. این نکات را در باب قانون اساسی افغانستان در سمینار لندن که نتایجش به چاپ رسیده است برشمرده ام. این تصور که می توان دولتهای ملی ناب برپا کرد آن هم در منطقه ای که اقوام بسیاری در کنار هم زیسته اند، نادقیق و نادرست است. در این مطقه هم تنوع قومی داریم و هم دخالت استعماری. هر تفکری در زمینه ی دولت ملی باید به این دو نکته همچون دو مبنای واقعی در زندگی سیاسی و در شکلگیری دولت ملی توجه کند. برپایی دولتهای کوچک قومی سرانجام به ناپایداری می انجامد و اسباب تبعیت از خارج منطقه را به شکلی فزاینده دامن می زند. برپایی دولت ملی به سبک اروپایی یا حتی روسی-بلشویکی (نمونه ی ترکستان) باید علاوه بر حضور زمینه های فرهنگی، دارای امکانات اقتصادی، نیروی انسانی، محیط طبیعی، وحدت نسبی قومی و... هم باشد و تازه ناچار به تبعیت فرهنگی و سرانجام سیاسی از قدرتهای بزرگ خواهد بود.

درست که در عراق پیشینه ای تاریخی براساس ارجاع به سومر و عوامل دیگر تنظیم می شد اما این پیشینه از سویی همه ی عراق کنونی را در بر نمی گرفت و از سوی دیگر حضور تمدنهای بعدی را از دیده دور می داشت. در نتیجه ظلم غیر قابل تصویری علیه شیعیان و کردان سازماندهی می شد و از این گذشته با اتکاء به هویتی

نشأت گرفته از ناسیونالیسم عربی به همه ی آن استدلال پیشین پشت پا زده می شد . این استدلال ابزاری که جناح بعثی - صدامی بسته به موقعیت از آن بهره می گرفت نه تنها به معضلات مردم عراق با بی اعتنایی می نگریست بل وسیله ای می شد علیه خود و علیه اکثریت ساکنان کشور یعنی شیعیان و کردان. استدلال عرفی دیکتاتوری عراق که از ناسیونالیسم عربی برآمده بود و می خواست پایه هایی برای مشروعیت رژیم فراهم آورد بسته به موقعیت جا خالی می کرد به سود هویت اسلامی . در این چارچوب اما مشکلات عدیده ای برای رژیم ایجاد می کرد. مشروعیت مبتنی بر هویت اسلامی که در برابر غرب عنوان می شد غافل از این بود که این هویت اسلامی را نمی توان محدود ساخت به اقلیت عرب سنی مذهب و از نظر دورداشت که همه ی کردان مسلمانند و اکثریت آنان سنی مذهب اند و می باید حقشان به رسمیت شناخته شود و بالاخره آن که شیعیان هم مسلمانند و می باید آنان را هم به حساب آورد چون هم در عراق در اکثریت اند و هم آن که مهمترین اماکن مقدسه ی آنان در عراق قرار دارد. در عمل اما کردان را می کشتند به عنوان قوم سرکش و شیعیان را می راندند و به قتل می رساندند به عنوان کافر. در چنین مواقعی رژیم به هویت مشتق شده از ناسیونالیسم عربی میل می کرد. در چارچوب این هویت سازی می شد کردان را همچون مردمی غیر عرب پاکسازی کرد اما با شیعیان دشواریهایی پدیدار می گشت غیر قابل حل. کوتاه آن که عراق همواره از زمان تأسیس با بحران هویت دست به گریبان بوده است و هنوز نتوانسته است این بحران هویت را درست سروسامان دهد. این بحران درست از استنباط نادرست از ماهیت دولت نوین ملی سربرمی کشد.

جریانهای کنونی در عراق فرصتهایی برای مردم این کشور فراهم آورده اند که به بهای خون هزاران هزار فرزند این واحد سیاسی شکل گرفته است. فقط نقشه کشیهای شوم غربیان، بی خردی همسایگان به خصوص همسایگان افراطی سنی و خردگریزی گروه هایی از ساکنان می توانند این فرصتی را که به هر حال با بهایی گزاف رقم خورده است به نیستی و نابودی کشاند و به انحلال این کشور بینجامد. در شرایط کنونی وضعیتی در عرلق حاکم است که می توان آن را به جنگ تمام عیار علیه اکثریت مردم این کشور تعبیر کرد.

البته استدلال افراطیون القاعده ی سنی مسلک در حوزه ی نظری علیه شیعیان سامان داده می شود اما در عمل همه ی مردم به خصوص مردم فقیر و حتی سنی مذهب را دربرمی گیرد.

برخی از عراقیان فقیر از بیم آن که در معرض پاکسازی قومی از سوی هواخواهان القاعده قرار بگیرند از منطقه ی بین النهرین از روستاهای دیاله می گریزند و به یکی از اردوگاه های حاشیه ی شهر بغداد پناه می برند.

ارقامی که سازمان هلال سرخ عراق منتشر ساخته است حکایت از آن می کنند که فقط یکصد و هفتاد هزار خانواده یعنی در مجموع چیزی حدود یک میلیون نفر از خانه و کاشانه ی خود گریخته و در بغداد اسکان یافته اند. اینان در مردمی به شمار می روند که در روستاهای خود کار، و آب و برق نداشته اند و فرزندان شان نمی توانند به مدرسه بروند.

همین ارقام نشان می دهند که برخی از این خانواده ها که تعدادشان هم کم نیست دویاسه بار و حتی بیشتر جابجا شده اند. نخست از برابر خطر بلافصل گریخته اند و

سپس با اندکی محاسبه به مکانی دیگر پناه برده اند. به جایی رفته اند که آشنایانی داشته اند یا تصور می کرده اند می توانند از خدمات آموزشی برای فرزندانشان بهره مند شوند.

با این حال و با وجود خصوصتهای قومی و فرقه ای، در الگوی جابجایی این امر نیز به چشم می خورد که برخی از عراقیان همچنان ترجیح می دهند در اجتماعات یا مناطقی مخلوط زندگی کنند.

سازمان هلال احمر بر اساس ارقامی که ده ها هزار کمک رسان در پایان ماه اوت سال جاری مسیحی در سراسر عراق گردآورده اند اعلام داشته است که ۲۸۰ هزار خانواده در سطح ملی پراکنده گشته اند و در نوعی مهاجرت غیر عادی و بغرنج به سر می برند. با تأمل و نگاه موشکافانه در این داده می بینیم که بمیاران اماکن مقدسه ی شیعیان خطوط در خور توجهی از نظر جابجایی برجا گذاشته است. سنیان معمولاً به جنوب می روند و به غرب، شیعیان به جنوب و مسیحیان به منتهی الیه شمال. اما تصویر شهرها و اماکن مختلط و پرجمعیت به مراتب پیچیده تر از این حرفهاست. همین مراکز مختلط در ضمن رویارویی خشونتبار فرقه های مذهبی شیعه و سنی را به نمایش می گذارند؛ و درست همین امر به تفکر تقسیم یا تجزیه ی عراق میدان داده است، غافل از این که این نوع بخش بندیها به همگن سازی بیشتر جمعیتهای فرقه ای می انجامد و رویارویی را وخیم تر می سازد زیرا بسیاری از جابجاییها بر اساس گرایش به اسکان یافتن در مناطق هم مسلک شکل می گیرد.

از سوی دیگر باید در نظر داشت که مهاجرت درونی خطوط متمایز کننده ی ملموس و روشنی در امتداد بغداد و دجله به بار نمی نشاند و سنیان را که در اساس در ساحل غربی می زیسته اند از شیعیان که به طور عمده در ساحل شرقی زندگی می کرده اند از هم جدا نمی سازد. بر عکس گزارشهای هلال احمر نشان می دهند که سنیان به سوی مناطق عرفی(= سکولار)، مختلط و مجهز به خدمات بهتر در نواحی عمدتاً شیعه نشین در کنار رود دجله در حرکتند.

یکی از گزارشهای اخیر هلال احمر نشان می دهد که ۲۵۰ خانوار سنی نشین از یکی از مناطق خشونت زده به منطقه ای شیعه نشین رفته اند و به گرمی پذیرایی شده اند و حتی شیعیان آنان را در خانه های خود جا داده اند.

در مقابل عراقیان فقیر به ویژه آنان که از بیم پاکسازی قومی از سوی القاعده به سوی بغداد می کوچند در یکی از اردوگاه های حاشیه ی شهر اسکان می یابند و در کنار پناهندگان دیگر قرار می گیرند.

یک پدیده ی خاص جابجایی شامل کسانی می شود که به طور مثال تابستان را می گریزند و هنگام بازشدن مدارس به سکونتگاه خود بازمی گردند تا فرزندانشان را به مدرسه بفرستند. بسیاری از این افراد به هنگام بازگشت با غارت منزل خود مواجه می شوند یا با تصرف عدوانی آن توسط دیگران. اینان نیز چاره ای ندارند جز آن که به خیل مهاجران بپیوندند و زیستگاهی تازه برای خود بجویند.

پدیده ای دیگر که چندان خاص عراق نیز به شمار نمی رود تکرار جابجایی است. یعنی خانواری از ترس آدمکشان القاعده می رود مثلاً به حاشیه ی بغداد نزد خویشاوندان؛ بعد به فکر یافتن کار و شغل برمی آیند؛ آنگاه می کوچند به درون بغداد. بعضی وقتها با مهاجرانی برخورد می کنیم که چندبار یعنی بیش از دوبار کوچیده اند.

این بدان معنی است که هنوز سیمای قطعی جمعیتی عراق در هاله ای از ابهام قرار دارد. بسیاری به روستاها می کوچند و به هنگام زمستان به مکانی باز می گردند که امنیت و امکانات بهتری دارند. این پدیده البته با پدیده ی افغانستانی چندان شباهتی ندارد.

در این مجموعه ی بغرنج و رنج آور و دردناک کسی نیست بگوید مهاجمان و آدمکشان چگونه تأمین می شوند و روزگار می گذرانند. کجاها و چه کسانی هزینه ی آنان را تأمین می کند یا می کنند.

&&&

جابجایی در عراق داستانی دراز دارد. در دهه های گذشته نقض حقوق بشر، تبعید و بیرون شدگی شهروندان از خانه هایشان، نزاعهای درونی، ستیزهای بین المللی و جنگ به جابجایی صدها هزار عراقی انجامیده است. عملیات نظامی سال ۲۰۰۳ که منجر به سقوط حکومت پیشین شد و جنگها و خشونت هایی که به دنبال آن آمد بر شمار جابجاشدگان افزود. فقط در فاصله ی ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ حدود دویست هزارتن جابجا شدند.

انفجار حرم سامره موج تازه ای از خشونت به بارآورد و سال ۲۰۰۶ را به سالی شوم تبدیل ساخت و هزاران آواره بر جا گذاشت. بسیاری از کسانی که می توانستند کشور را ترک کنند به این کار دست زدند و آنان که نمی توانستند جایگاه خود را در درون کشور تغییر دادند.

بنابر تخمینهای سازمان بین المللی مهاجرت بیش از یک میلیون و نیم نفر از مردم جابجا شده در عراق وجود دارد ولی از آنجاکه این رقم در سال ۲۰۰۶ به دست آمد بسیاری براین عقیده اند که در حال حاضر شمار جابجاشدگان به دومیلیون نفر می رسد.

به طور کلی جابجاشدگان در عراق از جوامع مختلط مذهبی و قومی به سوی جوامعی مذهبی می روند. شیعیان از مرکز به جنوب می روند و سنیان از جنوب به بالاتر از مرکز به طرف الانبار. یک جهت دیگر حرکت که در خور توجه است حرکت این هر دو گروه از جوامع مختلط به سوی جوامع همگن در شهری واحد است یعنی به سوی بغداد و بعقوبه. مسیحیان بیشتر به نینوا رو آوردند و کردان به طور معمول به در داخل دیالی جابجا گشتند یا به سوی تمیم- کرکوک رفتند.

در گزارشی از سازمان جهانی مهاجرت آمده بود که در سال ۲۰۰۶ در یک فاصله ی معین بیش از چهل و یک هزار خانواده (= ۴۱۱۸۹) در پانزده استانداری عراق جابجا گشتند. این رقم برار هزار نفر در روز است در فاصله ی ۲۲ فوریه و ۳۱ دسامبر. همین گزارشها نشان می دهند که ۹۰٪ جابجاشدگان عرب اند. البته فعلاً به این تعریف نادقیق نمی پردازیم. اما بقیه به شکل زیر تخمین زده شده اند: ترکمن ۱٪، آسوری ۷٪، کرد ۲٪، کلدانی کمتر از ۱٪.

آن جمعیتی که عرب نامیده می شود از همه ی استانها به همه ی استانها رفته اند. در واقع اکثریت این جمعیت با شیعیان است و همه می دانند که بسیاری از آنان منشاء عربی ندارند ولی این نکته در این لحظه اهمیت خاص ندارد.

در صد جابجاشدگان در ۲۰۰۶ تقریباً به شرح زیر است:

شیعه ۶۴٪، سنی ۲۸٪، مسیحی ۷٪، صابئی- ماندایی به اضافه ی یزیدی و یهودی و دیگران حدود ۱٪. یک گزارش هم نشان می دهد که گروه هایی از مسیحیان به سوی مناطق کردنشین می روند.

حال با توجه به آمیزش فزاینده و ناروشن بودن تحولات جمعیتی پریشی که مطرح می شود این است که حتی اگر تجزیه ی عراق ممکن باشد، آیا سودمند هم هست یا مینای آشوبهای تازه ای در منطقه تواند بود؟